

## بررسی خاطره، وفاداری و نوع‌شناسی اخلاقی یا استفاده از کارکردهای یونگی ذهن

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۲/۲۰

منوچهر ذاکر<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از مسائل اصلی در فلسفه اخلاق، پرسش از وسعت و شدت دترمینیزم در بروز رفتارهای اخلاقی و غیراخلاقی در انسانها می‌باشد. مطالعه دترمینیزم در حوزه ارزشهای اخلاقی چه برای تفکری که به آزادی در حوزه عمل و گزینش امر اخلاقی معتقد است و چه تفکری که نقش امور جبری را در اخلاق بسیار تعیین کننده می‌داند، حائز اهمیت است. در این راستا، مبحث دترمینیزم روان‌شناختی و فیزیولوژیک، یکی از موضوعات مهم به شمار می‌آید. در این مقاله نخست به مطالعه برخی کارکردهای ذهنی انسان که جنبه شناختی دارند می‌پردازیم. بدین منظور، ما کارکردهای یونگی ذهن و روان انسان را مد نظر قرار داده و آنها را بر حسب مقولات شناختی شرح می‌دهیم. سپس به تحلیلی از مفاهیم زمان، خاطره و وفاداری می‌پردازیم و ارتباط این مفاهیم را با کارکردهای یونگی ذهن مورد بررسی قرار می‌دهیم. نشان خواهیم داد که فضیلت وفاداری از طریق مقوله خاطره به ویژگی‌ها و پتانسیل‌های ذهنی مغز انسان گره می‌خورد. در ادامه به

۱. نویسنده مسئول: دانشیار دانشگاه تحصیلات تکمیلی علوم پایه زنجان، آدرس: زنجان، جاده گاوآنگ، دانشگاه تحصیلات تکمیلی علوم پایه، تلفن: ۰۲۴۱-۴۱۵۵۱۰۵؛ [mzaker@iasbs.ac.ir](mailto:mzaker@iasbs.ac.ir)

نوع‌شناسی اندیشه‌های اخلاقی و شاخص‌شناختی اخلاق پرداخته و در خصوص امکان اندیشه‌ورزی و نقد در حوزه اخلاق بر حسب کارکردهای یونگی بحث می‌کنیم. در همین راستا مفهوم تصلب اخلاقی معرفی می‌گردد و نشان داده می‌شود شاخص‌های یونگی افراد تأثیر قابل توجهی در برخورداری آنها از بینش اخلاقی، قابلیت نقد و سنجش رفتارها و روابط انسانی، تصلب اخلاقی، تمایل به نظریه‌پردازی در حوزه مسائل اخلاقی و از این قبیل دارند. در حوزه اندیشه‌ورزی در باب اخلاق دو گروه تقسیم‌بندی می‌شوند: گروهی که با ایجاد یک سیستم اخلاقی نظام‌مند در صدد تبیین و نقد وضع موجود و معیارهای اخلاقی هستند و گروهی دیگر نمایانگر بی‌عدالتی‌ها و رذیلت‌های اخلاقی هستند که در مقایسه با گروه نخست، نسبت به اشتباهات انسان‌ها سخت‌گیری کمتری از خود نشان می‌دهند. گروه نخست عمدتاً از نظریه و فلسفه و گروه دوم از ادبیات و هنر بهره می‌برند.

**واژگان کلیدی:** نوع‌شناسی شخصیت، کارکردهای یونگی ذهن، زمان، خاطره، وفاداری، نوع‌شناسی در اخلاق.



## مقدمه

تاکنون مطالعات زیادی برای بررسی ارتباط بین حوزه اخلاق از قبیل پدیده‌های خیر و شرّ و مکانیزم‌های ناخودآگاه روان انسان به عمل آمده است (پاتیسن، ۱۳۸۲، ص ۲۳۳). آیا ارتباطی بین مکانیزم‌های آگاهی از قبیل دریافت، سنجش اطلاعات و پردازشهای شناختی مغز و ذهن انسان در یک طرف با خلق و خوی و کردار اخلاقی یا آگاهی اخلاقی وی در طرف دیگر وجود دارد؟ تا جائیکه نگارنده اطلاع دارد تاکنون پاسخ مناسبی برای این پرسش داده نشده است. از طرف دیگر در فلسفه اخلاق امکان و نحوه استنتاج «باید» از «است»، هنوز با منازعات فراوانی همراه است. با این وجود، به نظر نگارنده مقوله «شناخت» (cognition) میانجی مناسبی برای طرفین درگیر در پرسش فوق می‌تواند باشد، به شرط آنکه این مقوله از زاویه اندیشه شناختی مورد بررسی قرار گیرد. با مطالعات روز افزون در علوم اعصاب شناختی (cognitive neuroscience) ارتباط بین نحوه تفکر و رفتار آگاهانه انسان با وجوه شناختی مغز و ذهن وی از قبیل پردازش اطلاعات و کارکردهای مختلف قسمت‌های متمایز مغز بیش از پیش آشکار شده است. دریافت و سنجش اطلاعات توسط ذهن انسان، دو بعد اساسی مقوله شناخت هستند. بنابراین چنانکه نظریه مناسبی برای شناخت و در نتیجه برای دریافت و سنجش، وجود داشته باشد امکان برقراری ارتباط بین جنبه‌های اخلاقی رفتار انسان و کارکردهای قابل شناخت ذهن انسان در دسترس خواهد بود. بدین منظور ما تمایزی که کارل گوستاو یونگ بین نحوه‌های دریافت گوناگون و نیز نحوه‌های قضاوت متفاوت در ذهن انسانها قائل شده است را مناسب تشخیص داده ایم. تمایزهای فوق الذکر در قالب نظریه کارکردهای یونگی ذهن بیان شده اند که در بخش بعد معرفی می‌شوند.

### ۱. کارکردهای یونگی ذهن

کارل گوستاو یونگ ( Carl Gostav Jung: 1875 – 1961)، روانشناس و اندیشمند سوئیسی در کتاب جامعی با نام Psychological Types ( Jung, 1971, p. 413)، چهار نوع کارکرد (function) برای ذهن بشر معرفی کرده است که آنها را کارکردهای یونگی ذهن می‌نامیم. اگرچه یونگ نظریه خود را صرفاً با هدف ارائه یک نظریه نوع شناسی شخصیت (personality typology) تبیین کرده است، ما از این نظریه به عنوان نظریه‌ای برای شناخت بهره می‌بریم. علت استفاده از نظریه یونگ این



است که این نظریه در حد وسط بین مشخصات شناختی ذهن انسان، و منش، خلق و خوی فکری و رفتاری وی که در عرصه آگاهی و اجتماعی به منصفه ظهور می‌رسند، قرار دارد.

این چهار کارکرد عبارتند از: کارکرد منش، کارکرد دریافتی، کارکرد سنجش و کارکرد مربوط به نحوه زیست. کارکرد اخیر یعنی کارکرد چهارم به صراحت در نظریه یونگ مطرح نشده است بلکه مورد توجه و استفاده دو تن از روانشناسان مکتب یونگ به اسامی کاترین بریجز و ایزابل مایرز قرار گرفته و به نظریه یونگ اضافه شده است (Myers, 1980, p. 17). با این وجود ما آنرا جزو کارکردهای یونگی به شمار می‌آوریم. در این مقاله تلاش بر این است که براساس کارکردهای یونگی به بررسی موضوعاتی همچون خاطره، وفاداری و نوع‌شناسی اخلاقی پرداخته شود، بنابراین ابتدا این کارکردها به طور کامل شرح داده می‌شود:

۱- کارکرد منش (attitude function): در این کارکرد به بررسی درون‌گرایی (Introversion) که با نماد اختصاری I نشان داده می‌شود و ویژگی برون‌گرایی (Extraversion) که با نشان اختصاری E نشان داده می‌شود، پرداخته می‌شود. این دو اصطلاح در کلمات عامه مردم مورد استعمال قرار می‌گیرد و درک کم و بیش درستی از آن بعمل می‌آید. در زیر به طور مختصر به شرح فنی این مفاهیم می‌پردازیم. بر اساس بررسی یونگ، جهان پیرامون برای یک ذهن درون‌گرا، عمدتاً به صورت ذهنی و بوسیله موضوعات ذهنی و برای یک ذهن برون‌گرا به صورت عینی ساخته می‌شود. بدین معنی که درون‌گرا یک نسخه ذهنی از دنیای ایزه‌های اطراف خود را در ذهن خود می‌سازد. سمت و سوی انرژی روانی برای یک درون‌گرا به طرف درون ذهن جریان دارد. بدین شکل که این انرژی از ایزه عودت داده شده و در ذهن متمرکز می‌شود. در حالیکه برای یک برون‌گرا این انرژی روی خود ایزه‌ها و خارج از ذهن متمرکز می‌یابد. شخص درون‌گرا از درجه بالای برانگیختگی ذهنی و روانی یعنی واکنش به محیط و محرک‌ها، برخوردار است. در حالیکه برانگیختگی در برون‌گرایی در سطح پائین تری نسبت به درون‌گرایی قرار دارد. به سبب بالا بودن این حد در درون‌گرا، شخص جهت ایجاد تعادل در روان خود نیازمند کاهش تعامل خود با ایزه‌های عینی است که این امر خود را در عرصه اجتماعی به شکل متعارف فردی که غالباً ساکت و کناره‌گیر است، نشان می‌دهد.

۲- کارکرد دریافتی (perception function): این کارکرد از دو حالت N و S



تشکیل شده است. نوع N نشانگر قوه شهود (iNtuition) و نوع S نشانگر قوه حسّانی (Sensation) است. ذهن انسان در مواجهه با محیط پیرامون خود یا دنیای ابژه‌ها رابطه شناختی برقرار می‌کند و از طریق این ارتباط دنیای پیرامون خود را می‌شناسد. بعبارت بهتر دنیای ابژه‌های خاص خود را برمی‌سازد. کارکرد دریافتی نشانگر اینست که ذهن چه نوع اطلاعاتی را از محیط خود دریافت کرده و حدود و ثغور زمانی و مکانی دریافت را نشان می‌دهد. در ذهن نوع S این دریافت محدود به حواس پنجگانه و ملموس انسان و واقعیات و تجربیات حسانی، انضمامی (concrete) و مستقیم است. یک شی یا یک رویداد آن معنی را می‌دهد که واقعاً هست، نه بیشتر و نه کمتر. در ذهن نوع N، در کنار حواس از تخیلات و تصویرسازی ذهنی استفاده می‌شود. به تلویحات، کنایه‌ها، جهان ممکنات و آینده محتمل توجه خاصی می‌شود. در اینجا مسئله اینست که یک شی یا رویداد، ورای واقعیت خود چه معنایی میتواند داشته باشد و چه معنایی برایش میسر است. فی الواقع، از آنجائیکه در نوع اخیر ذهن مستعد دریافت اطلاعات شهودی، انتزاعی و غیر انضمامی است، لذا ذهن نوع N، بر محدودیت مکان و زمان از حیث دریافت اطلاعات غلبه می‌کند.

۳- کارکرد سنجش (judgment function): پس از دریافت اطلاعات و شکل‌گیری دنیایی از موضوعات در ذهن انسان، آن‌ها مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌گیرند تا در صورت نیاز تصمیم‌گیری و یا ارزش‌دوری (judgment value) درباره آنها صورت گیرد. کارکرد سنجش نشانگر این موضوع است. این کارکرد از دو قوه T و F تشکیل شده است. قوه T نشانگر خصلت فکری (Thinking) ذهن انسان و قوه F نشانگر خصلت عاطفی (Feeling) ذهن انسان است. در حالت T، ذهن انسان از روابط و استنتاجات منطقی بهره می‌برد. لذا اطلاعات بدست آمده را به صورت مجرد و شی انگارانه تجزیه و تحلیل می‌کند. حاصل کار یک رابطه سرد و انتزاعی با محیط پیرامون هست. وقتی قوه T از تسلط بیشتری نسبت به F در مغز انسان برخوردار می‌شود، ذهن تبدیل به ذهنی شناسا یا یک سوژه می‌گردد و در نتیجه فاصله ای معرفت شناختی مابین ذهن و هر نوع ابژه از جمله انسانهای دیگر پدید می‌آید. در حالت F رابطه ذهن با ابژه‌ها یک رابطه همدلانه و سمپاتیک است و آنها را به صورت ابژه‌های زنده مد نظر قرار داده و علت وجودی یک شی و یا علت یک رویداد مورد درک قرار گرفته و از درون موضوع، تفسیر می‌شود. در اینجا به ارزش‌های انسانی اولویت بیشتری نسبت به ارزشهای صوری و منطقی داده می‌شود.



۴- کارکرد نحوه زیست: بریجز و مایرز برحسب اینکه یک شخص اولویت را به قوه‌های دریافتی می‌دهد یا قوه‌های قضاوتی، چهارمین کارکرد را به نظریه یونگ اضافه کرده‌اند. آنها از این کارکرد تحت عنوان کارکرد نحوه زیست نام برده‌اند (Myers, 1980, p. 17). این کارکرد از دو قوه J و P تشکیل یافته است. منظور از ایندو قوه به ترتیب قضاوت (Judgment) و ادراک (Perception) است. یک شخص با شاخصه J نسبت به درستی یا نادرستی و یا نسبت به بجا بودن و نا بجا بودن مسائل حساس است و متمایل است به اینکه امورات را مورد سنجش و نقد قرار داده و قضاوت کند و دیر یا زود فرایند شناخت به آخر رسیده و سنجش به انجام می‌رسد. در مقابل برای ذهن نوع P فرایند تصمیم‌گیری باز بوده و به تاخیر می‌افتد. یعنی در این حالت کارکرد دریافتی ذهن نسبت به کارکرد سنجش غلبه بیشتری دارد. بنابراین قبل از تصمیم‌گیری و قضاوت روی مسائل تا حد ممکن به جمع‌آوری اطلاعات مربوطه می‌پردازد. به زعم نگارنده، بریجز و مایرز و سایر افرادی که از شاخصه‌های J و P در شخصیت‌شناسی استفاده کرده‌اند از این واقعیت غافل مانده‌اند که فرد نوع J در ساختار ذهن و روان خود یک نظم تشکیل می‌دهد. منظور از نظم در اینجا به معنی سر جای خود بودن و سروقت یا در زمان مناسب خود بودن است. ذهن نوع J مجهز به یک خط کش مدرج جهت سنجش و قضاوت حالات امور و رفتار خود و دیگران است. در واقع استفاده از استعاره خط کش مدرج و یا قالب مشخص برای توصیف نحوه عمل ذهن J کمک می‌کند. این نوع ذهن دارای یک خط کش زمانی مدرج و قالب مکانی است که از آن طریق قیده‌های زمانی که مناسب امر قضاوت و سنجش رفتارها و وضع امور هستند از قبیل تاخیر، تقدم، مدت و تکرر زمانی و نیز قیده‌های مکانی از قبیل سر جای خود بودن و یا عدول از مکان مناسب را بکار می‌اندازد. در نتیجه ذهن نوع J علی‌الخصوص II دارای ذهنی مجهز به ساختار زمانی و فضایی منظم است به شرط آنکه نظم به صورتی که گفته شد تعبیر شود. در حالت TJ این نظم خود را به صورت نظم‌ی ساختارمند، سیستمیک و منطقی و در حالت FJ خود را به صورت نظم‌ی اخلاقی نمایان می‌سازد. اضافه می‌کنیم که IFJ از ذهنی متمایل به ایده‌آلها و ارزشهای انسانی برخوردار است و EFJ از رفتار و تاثیر اجتماعی مفیدی برخوردار است.

این بخش را با ذکر مطلب زیر به پایان می‌بریم. اگر این چهار کارکرد را به صورت چهار کد دو حالتی بشمار آوریم، برای هر شخص بسته به اینکه ذهن وی اولویت کارکردی را در هر کدام از چهار کارکرد فوق به کدامیک از دو کد متناظر با آن



کار کرد می‌دهد، یک وجه مشخصه و شاخصه شخصیتی برای فرد مذکور بدست می‌آید که متشکل از چهار کد است. در این نوشته نیز، به دلیل راحتی در بیان و توصیف مشخصات ذهن، از ترکیبهای گوناگونی از حروف مشخصه این کارکردها بوفور استفاده می‌کنیم. بعنوان مثال ذهن نوع NFJ ذهنی است که در دریافت و قضاوت به ترتیب به شیوه‌های N و F عمل می‌کند و اولویت را به قضاوت و سنجش امور (یعنی J) می‌دهد. این نوع شخصیت شناسی جهت انواع مشاوره‌ها در کلینیک‌های روان درمانی و مشاوره‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. از طرف دیگر هر کدام از این تیبهای شخصیتی دارای خلق و خواها و رفتارهای شناخته شده‌ای هستند که از طریق مشاهدات اجتماعی و مطالعات موردی دراز مدت، بدست آمده است. کارکردهای یونگی از آنجائیکه جنبه دریافت و پردازش اطلاعات دارند کارکردهای شناختی به شمار می‌روند. این کارکردها و تمایز و تفکیک کارکردی آنها در افراد مختلف از طریق مطالعات فیزیولوژی مغز و روان، قابل شناسایی و بررسی هستند (Benziger, 1996, p. 1).

## ۲. ورود به بحث وفاداری

ارتباطات انسانی و اجتماعی و تشکلهای اجتماعی و سیاسی کم و بیش نیازمند وفاداری افراد و توده‌ها هستند. وفاداری به آرمان و ارکان یک حزب یا تشکل، وفاداری به یک حکومت و یا پادشاهی و یا پرچم یک سرزمین، وفاداری در زندگی زناشویی و ارتباطات عاطفی و غیره، مواردی از این قبیلند. بنابراین موضوع وفاداری همواره مورد توجه عامه مردم بوده و در محاورات مورد استفاده قرار گرفته است. وفاداری به عنوان فضیلتی عاطفی از مضامین متداول ادبیات اعم از شعر، غزل و رمان در ادبیات همه کشورها بوده است. ولی بجز چند مورد بسیار اندک فقط در چند دهه اخیر است که مورد تامل و تفکر قرار گرفته و وارد گفتمان فلسفی شده است. از این چند مورد بسیار اندک هم احتمالاً تنها بتوان به طور مشخص به متفکر فرانسوی عصر رنسانس، میشل مونتینی (۱۵۹۲ - ۱۵۳۳) (Michel de Montaigne) استناد کرد که معتقد است وفاداری مبنای واقعی هویت شخصی انسان است:

مبنای هستی من و هویت من صرفاً اخلاقی است. این مبنای وفاداری به عهدی که با خودم بستم قرار دارد ... پاره‌ای از گذشته را به عنوان مال خودم برای خودم به حساب می‌آورم، زیرا می‌خواهم در آینده تعهد زمان حال را به مثابه اینکه همیشه مال من است باز شناسم (تاکید از من) (کت - اسپونویل، ۱۳۸۴، ص ۳۰).



بررسی‌های بیشتر وفاداری در گفتمان فلسفی، در کتاب ولادیمیر یانکلوویچ (Vladimir Jankélévitch: 1903-1985) تحت عنوان «رساله‌ای در باب فضیلت‌ها» (Traite des Vertus) بعمل آمده است. برای یک تحلیل مفید از این موضوع خواننده را به کتاب درخشان «رساله‌ای کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ» نوشته آندره کنت-اسپونویل (- ۱۹۵۲: André Comte-Sponville) با ترجمه مرتضی کلانتریان ارجاع می‌دهیم (کنت-اسپونویل، ۱۳۸۴، ص ۲۵). تمامی این آثار نشان می‌دهند بحث وفاداری از قلمرو اخلاق بعنوان فضیلت فراتر نرفته است. ولی در این نوشته سعی می‌کنیم نشان دهیم وفاداری قابل تحلیل شناختی از طریق کارکردهای شناختی ذهنی و روانی ذهن بشر است و ما برای این منظور از کارکردهای یونگی ذهن که قبلاً توصیفاتشان آمد استفاده می‌کنیم. ما استفاده از این کارکردها را نه تنها برای شخصیت‌شناسی بلکه برای حوزه نوع‌شناسی تفکر، گسترش می‌دهیم. از آنجائیکه وفاداری ارتباط محکمی با مفهوم خاطره دارد لازم است نخست وارد بحث خاطره شویم. برای منظور اخیر هم نیازمند نظریه‌ای در باب زمان هستیم. همانطور که اشاره شد رویکرد ما به زمان و خاطره ماهیت شناختی دارد و بوسیله کارکردهای یونگی قابل تفسیر می‌باشد.

### ۳. زمان و خاطره

از آنجاکه امر خاطره در سیر زمانی صورت می‌گیرد، بنابراین با شرح مسأله زمان و چگونگی آن، می‌توان خاطره را بررسی کرد. مسئله زمان یکی از پرمناقشه‌ترین و جذاب‌ترین مسائل در تاریخ اندیشه بشر می‌باشد. مطالعه در باب زمان، انسان را با حوزه‌های متنوعی چون فلسفه، الهیات، روانشناسی، فیزیک و عصب‌شناسی مرتبط می‌سازد. برخی بر این باورند که زمان موضوعی است که تنها در حوزه فیزیک بایستی بررسی شود (Reichenbach, 1991, p. 6). بعضی دیگر از تبدیل شدن زمان به بعد چهارم و فرایند مکان‌گونه شدن یا مختصات شدن زمان انتقاد کرده‌اند (Reichenbach, 1991, p. 16). آنچه مسلم است اینست که زمان هم واجد بعد ذهنی، تاریخی و فرهنگی است و هم دارای بعد کمی، تجربی و مستقل از ذهن بشر است. در این نوشته ما مفهومی از زمان را معرفی می‌کنیم که کیفی بوده و ماهیت تاریخی و نیز ماهیت روانشناختی دارد. ارتباط زمان با ذهن و آگاهی انسان مقوله بسیار جالبی است که پرداختن بدان در این لحظه ما را از اهداف این نوشته دور می‌کند. اگرچه برخی از مقولات زمانی مانند احساس گذشت زمان، کشش یا مدّ زمانی و





تشخیص تقدم و تاخر زمانی که در آگاهی انسان صورت می‌گیرد در تمام انسانها با ذهن سالم یکسان است ولی وقتی وارد جنبه روانشناختی، تاریخی و پارادایم آگوستینی زمان که بعداً شرح خواهیم داد، می‌شویم وضعیت فرق می‌کند یعنی کیفیت و نحوه اعمال این نوع از مقولات زمانی و نوع پردازش آنها در انسانهای مختلف، متمایز شده و از هم فرق می‌کند. جهت ورود به بحث، زمان حال را مورد مذاقه قرار می‌دهیم. بدین منظور دو وضعیت مفرط (extreme) از زمان حال را نشان می‌دهیم که ذهن انسان میتواند تصور، دریافت و باز تولید کند. در یک سر از این طیف، زمان حالی قرار دارد که به زمان حال صرفاً به صورت لحظه یا دم (moment) نگاه می‌کند؛ به عبارت دقیق‌تر بیشتر از آن، برای زمان حال متصور نیست. به عنوان مثالی از این نوع تلقی از زمان، به چند بیت از عمر خیام نیشابوری توجه می‌کنیم.<sup>۱</sup>

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم      وین یک دم عمر را غنیمت شمیرم (۱۲۱)  
هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت      روزی که نیامده است و روزی که گذشت (۱۸)

و یا

از دی که گذشت هیچ‌ازو یاد مکن      فردا که نیامدست فریاد مکن (۱۳۶)  
بر نامده و گذشته بنیاد مکن      حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

مفهومی از زمان حال که از اشعار عمر خیام بدست می‌آید هیچ تعهدی به زمان گذشته و به قول‌ها یا آرزوها و انتظارات بعمل آمده در گذشته ندارد لذا پیوندی با زمان آینده ندارد. تجربه یا کنشی که در چنین زمان حالی انجام می‌گیرد آستن هیچ وعده و وعیدی هم در آینده نیست و طرح یا انتظاری را برای آینده رقم نمی‌زند. این زمان حال مشکل است از زنجیره‌ای از لحظاتی که حس می‌شوند و به شکل منطقی به هم پیوسته اند. این زمان حال موجد خاطره که بعداً دقیق‌تر تعریف خواهیم کرد نمی‌شود. از رویدادهای گذشته فقط محفوظات ذهنی و به شکل حافظه بر جای می‌ماند. تجربه یا کنشی که در چنین زمان حالی صورت می‌گیرد «اینجا و اکنونی» است و به تبع آن اشخاصی که زمان را بدین نحوه دریافت می‌کنند اشخاص «اینجا و اکنونی» هستند که نمونه‌ای از آنها در اشعار خیام میتوان یافت. در طرف دیگر طیف، با نوعی از زمان حال مواجه هستیم که میعادگاه زمان گذشته و زمان آینده است. کنشی که در این زمان حال

<sup>۱</sup> شماره ابیات از نسخه محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی، نشر طلوع ۱۳۶۵، اخذ شده است.

انجام می‌شود از طریق ایجاد انتظار و افکندن طرح تعهد آمیز برای انجام این انتظارات و وعده‌های بعمل آمده، خود را به زمان آینده گره می‌زند. چنین زمان حالی از طریق توجه به خاطرات گذشته و وفاداری به آنها خود را به گذشته گره می‌زند. بدینسان گذشته و آینده در زمان حال و در تجربیات و کنشهای زمان حال، حی و حاضر هستند. دیالکتیکی بین خاطرات گذشته و انتظارات آینده پدید می‌آید که نقطه تلاقی آنها زمان حال را شکل می‌دهد. گذر زمان چیزی نیست جز این رابطه دیالکتیکی بین خاطره و انتظار. تجربه ای که در چنین زمان حالی انجام می‌شود هم موجد خاطره است و هم دغدغه آینده را دارد. بدین ترتیب تحت این پروسه زمان حال تبدیل به گذشته و زمان آینده به حال تبدیل می‌شود که حاصل آن گذشت زمان است. از آنجائیکه زمان شکل خطی به خود نمی‌گیرد پیکان زمانی هم وجود ندارد. بنابراین زمان حال را نمی‌توان با یک نقطه روی پیکان زمان نشان داد بلکه تا مدت زمانی که قدرت انجام یک کنش قبل از وقوع پیوستن هر کنش دیگر وجود دارد، زمان حال نیز ساری و جاریست. هرگونه نظریه و فرضیه در باب زمان که گذشته و آینده را در زمان حال گرد آورده و آنها را به صورتی که در سطور فوق بیان شد تلقی کند را در پارادایم آگوستینی به شمار می‌آوریم. سنت آگوستین اندیشمند دینی سده چهارم و پنجم میلادی اولین بار بعد روانشناختی زمان را خاطر نشان کرد (آگوستینوس، ۱۳۸۲، ص ۲۳۹). البته آگوستین بین حافظه و خاطره تمایزی قائل نشد. در این نوشته تفاوت و وجه تمایز ایندو مقوله مشخص می‌شود. وی همچنین در تاملاتش روی زمان به نقش تاریخ نپرداخته است. بحث زمان تاریخی که مورد توجه اندیشمند و مورخ آلمانی راینهارد کوزلک (Reinhardt Koselleck: 1923 – 2006) قرار گرفته و نیز تعابیر زمانی که توسط برخی از فیلسوفان الهی و بطور عمده ولفهارت پاننبرگ (Wolfhart Pannenberg: 1928 –) بعمل آمده است را می‌توان در پارادایم آگوستینی جای داد (گالووی، ۱۳۷۶، ص ۲۷). برعکس یک شخص اینجا و اکنونی که از لحظه‌ها و فرصت‌ها می‌تواند بخوبی و بموقع استفاده کند، شخص غوطه ور در زمان حاصل از خاطره و انتظار، ممکن است نتواند از فرصتهای لحظه ای بخوبی و سر وقت استفاده کند. چرا که تفکرات و کنشهای وی در چارچوبی از زمان که به وسعت تجربه کردن جهان ممکنات و احتمالات است غوطه ور است. به عنوان مثالی جهت تصدیق این مطلب صرفاً به دو بیت زیر از سعدی اشاره می‌کنیم. ایندو بیت با مضمون عاطفی و عاشقانه، از آنجائیکه وفاداری یکی از موضوعات این مقاله است، خالی از لطف نیستند.



جزای آنکه نگفتیم شکر روز وصال      شب فراق نخفتیم لاجرم ز خیال

( غزلیات، ۳۴۷ - خ )

روز هجرانت بدانستم قدر شب وصل      عجب ار قدر نبود آن شب و نادان بودم

( غزلیات، ۳۸۰ - ب )

#### ۴. خاطره و وفاداری

دو نفر الف و ب را در نظر بگیرید که نوع زمان درک شده توسط شخص الف از نوع اینجا و اکنونی یا زمان خیامی (اگر اجازه داشته باشیم از این اصطلاح استفاده کنیم) است و نوع زمان درک شده توسط شخص ب، زمان حاصل از خاطره و انتظار باشد که این نوع زمان در سطور فوق توضیح داده شد. اکنون اجازه دهید موضوع نیروگذاری عاطفی یا کاتکسیس (cathexis) را در هر دو مورد با هم مقایسه کنیم. در مورد الف به تبع دریافت وی از زمان، عاطفه و عشقش نیز اینجا و اکنونی خواهد بود. یعنی اثر عشق و تعلق و احساس عاطفی محدود به تجربه حسی و ملموس بوده و خاصیت اینجایی (hearness) و اکنونیت (nowness) در ذات این تجربه عاطفی نهفته است. این یک نقطه ضعف بالقوه برای افراد نوع الف در روابط عاطفی به شمار می‌آید که مخصوصاً جهت استحکام و ماندگاری رابطه عاشقانه بایستی بنحوی برطرف و خنثی شود، یعنی از طریق پروراندن سازوکارهای مناسب در ابرمن (superego) شخص مذکور. بالعکس در شخص ب، کاتکسیس و تعلق خاطر و عاطفه به سوی ابره عشق از ماندگاری طولانیتری برخوردار است و حتی اگر دسترسی از طریق حواس به موضوع، امکانپذیر نباشد، این علاقه و گرایش عاطفی می‌تواند از طریق تصاویر ذهنی مملو از ذخایر انرژی روانی، در درازمدت برقرار مانده و حتی تشدید شود. در این خصوص میتوان، به عنوان نمونه عشق دانته به بتاتریس را ذکر کرد. همچنین تک بیت زیر از بین صدها بیت مشابه از غزلیات سعدی گویای همین ارتباط عاطفی عمیق است.

هزار بار عهد بکردم که گرد عشق نگردم      همی برابرم آید خیال روی تو هر دم

( غزلیات، ۳۷۳ - ط )

اکنون می‌توانیم مفهوم خاطره را به صورتی دقیق تر تعریف کنیم. خاطره نخست دارای یک بعد زمانی است که از قولها، وعده‌ها و برنامه‌ها حاصل می‌شود. چنین خاطره‌ای هم و غمی برای این انتظارات دارد و نسبت به آنها وفادار است. خاطره واجد

بعد دیگری است که یک بعد غیر زمانی و در واقع بعدی در عمق است. از مشخصات اصلی این بعد وجه معنایی / استلزامی (implicative) و نیز وجه روانشناختی آن است. برای تفهیم این بعد نمونه ای بیان می‌شود؛ تجربه ای را در نظر بگیرید متشکل از روابطی صمیمانه و عاطفی مابین دو نفر که در اثر آن مهر و محبتی بین آندو شکل می‌گیرد. بروز این کیفیت عاطفی تعهدی را برای طرفین ایجاد می‌کند. این تعهد، ناشی از معنای این تجربه و جنبه استلزامی آنست. علی‌الخصوص که در اینجا جنبه نیروگذاری عاطفی تجربه هم وجود دارد. بدینسان خاطره حاصل از این نوع تجربه، دارای بعدی استلزامی و کتکتیک (cathectic) می‌گردد که غیر زمانی است و ما از آن، تحت نام بعدی در راستای عمق نام می‌بریم. همچنین بعنوان نمونه ای دیگر از این وضعیت برخوردار شدن یک شی یا یک نماد و سمبل (مانند پرچم یک کشور) از یک ارزش معنوی یا معنایی خاص است که برای شخص ایجاد تعهد نسبت به معنای ضمنی و استلزامی آن می‌کند. در اینجا نیز این کیفیت ضمنی، خاطره حاصل از آن سمبل را ایجاد می‌کند. شایان ذکر است که اولویت کارکردی قوه F، در شکل‌گیری بعد استلزامی خاطره که به نوبه خود حاصل نیروگذاری عاطفی در روان انسان است، نقش تعیین‌کننده دارد.

ایجاد خاطره در انسان نیازمند برخی مشخصات خاص ذهنی و روانی است. هر چقدر درک ذهن از زمان به وضعیت اینجا و اکنون متمایل باشد خاطره حاصله کم شدت و یا بی اثر خواهد بود. در مقابل هر قدر زمان از وضعیت اینجا و اکنون دور شده و به طرف دیگر طیف متمایل باشد خاطره دیرپا و پرشدت است. با چنین تعریفی از خاطره می‌توان وفاداری را این‌گونه بیان کرد که وفاداری عبارت است از حالت ذهنی متعهد به خاطره. به عبارت دقیق‌تر، دیرپایی و ماندگاری تأثیرات خاطره در ذهن انسان بدان صورت که در تعریف خاطره مطرح شدند، همان وفاداری است. بنابراین وفاداری، مشروط به شکل‌گیری خاطره در ابتدای تجربه مورد نظر است. پس اگر ذهن انسان به هر دلیلی توانایی ساختن خاطره با آن مشخصاتی که وصف شد را نداشته باشد، وفاداری موضوعیت ندارد.

ذهن اشخاص گوناگون بسته به اینکه از نوع زمان چه درکی دارند، متفاوت است و در درجه‌های مختلف قرار می‌گیرد. طیفی که از زمان خیامی شروع شده و به زمان آگوستینی ختم می‌شود را در نظر بگیرید. قرینه این طیف برحسب کارکردهای یونگی طیفی است که از S شروع شده و به N ختم می‌شود. توگویی یک ذهن با N قوی



محدودیت جغرافیایی و مکانی و نیز زمانی یا تاریخی بر نمی‌تابد. آموزگاران و مصلحین بزرگ که عهده دار امر هدایت و ارشاد هستند و بدین منظور نیازمند درک و بصیرت از کلیت وضع فعلی و آینده‌نگری هستند، بایستی از N قوی برخوردار باشند. بویژه نگارنده معتقد است همگی پیامبران ادیان ابراهیمی صاحب ذهنی با کارکرد N قوی بوده‌اند. بواقع یک قرینه دین‌شناسانه برای طیف S-N وجود دارد که در یک طرف آن برخی از خدایان یونانی یا بابلی مانند دیونیزوس و بعل قرار دارد و در طرف دیگر خدایی که ادیان ابراهیمی بدان معتقد بودند. به عبارتی دیگر در یک طرف خدایان وابسته و محدود به مکان و مقهور اراده طبیعت و در طرف دیگر خدایان فارغ از مکان و وابسته به زمان قرار دارند که پا به پای تاریخ پیش رفته و پیام الهی آنها در تاریخ متجلی می‌شود.

به موضوع وفاداری برگردیم. با ملاحظه ارتباطات ذهنی وفاداری و جنبه دیگر آن بعنوان فضیلت، دو جایگاه متمایز برای وفاداری قائل می‌شویم. در یک جایگاه ما با «ذهن وفادار» روبرو هستیم که به خلق خوی و منش وفادارانه منجر می‌شود و یا بروز این نوع رفتار را تقویت می‌کند. البته این بدین معنی نیست که ذهن وفادار متعهد بر بجای آوردن تمام تعهدات است یا ضرورتاً این تعهدات را بر جای خواهد آورد. چرا که هزینه بجای آوردن تعهد نیز مطرح می‌شود. این ذهن بایستی دارای برخی شاخصه‌های روانی - شناختی باشد. حضور کد N در ذهن از ضروریات ذهن وفادار است. از طرف دیگر همانطور که قبلاً اشاره شد، قوه F در شکل‌گیری خاطره نقش تعیین‌کننده دارد. بنابراین ذهن وفادار عمدتاً با نوع NF شناخته می‌شود. از طرف دیگر وفاداری بعنوان یک فضیلت قلمداد می‌شود و این همان جایگاهی است که اغلب نظریه پردازان در باب وفاداری بدان قائل شده‌اند. وفاداری قوه و استعدادی از شخصیت و روح انسان بحساب می‌آید که با تربیت در خانواده، آموزش در جامعه و یا تربیت نفس و خودسازی این توانایی حاصل می‌شود. ممکن است ذهن از محدودیت‌های شناختی برای بروز فضیلت وفاداری برخوردار باشد ولی با پرورش اراده و میل، رفتار وفادارانه درونی شده و لذا این توانایی به منصف ظهور برسد. در مقایسه بین ایندو تعبیر از وفاداری باید گفت چنانچه تربیت میل و پرورش اراده و آگاهی در انسان صورت نگیرد، ذهن بیوفا (به معنی شناختی کلمه) مستعد بیوفایی به تعهدات و عدم ثبات در روابط خود با دیگران است.

## 5. نوع‌شناسی اخلاق و اندیشه اخلاقی

یک واقعیت در مورد اخلاق و فضیلت‌های اخلاقی در یک جامعه جنبه دینامیکی



آنست. بدین معنی که رفتارها و کردارهای متقابل افراد در میزان اخلاقی یا غیر اخلاقی عمل کردن آنها در موقعیتهای مختلف و یا در ایجاد رفتارهای درازمدت تاثیر می-گذارد. بویژه دیدگاه و رفتار اخلاقی افراد جامعه از نحوه عمل افرادی که مقامها و مسئولیتهایی را در آن جامعه به عهده دارند، تاثیر می‌بینند. بعلاوه نقد اخلاقی افراد از همدیگر و سنجش رفتارها و خلق و خویهای یکدیگر نیز تاثیر به سزایی در آگاهی اخلاقی جامعه و تصحیح بی اخلاقی‌ها و بی عدالتهای جامعه می‌گذارد.

**چگونگی برخورد افراد جامعه با بی اخلاقی‌ها، به این معنی که افراد جامعه چه اندازه بی اخلاقی‌ها و رفتارهای ناپسند را بر نمی‌تابند خود فاکتور مهمی در کیفیت و فرهنگ اخلاقی جامعه است.** همین برتنبیدن بی اخلاقی‌ها و ارتباطات اجتماعی و فرهنگ‌های به لحاظ انسانی و اخلاقی ناپسند توسط افراد را ما تحت عنوان تصلب (rigidity) و پایداری اخلاقی تعبیر می‌کنیم. مطالعات بر روی نوع شناسی افراد نشان می‌دهد افراد از قابلیتهای فوق‌الذکر و در نتیجه از تصلب اخلاقی، به طور یکسان برخوردار نیستند. برخی از شخصیتها از بینش اخلاقی (ethical vision) برخوردار بوده و به تبع آن از قابلیت نقد و سنجش اخلاقی و از درک و تمیز رفتار اخلاقی و غیر اخلاقی برخوردارند ولی برخی دیگر واجد این قابلیتها نیستند. افراد دسته اخیر استعداد بالایی در سنجش اخلاقی ندارند و به نقد دیگران بی توجهند. گرایش به تن دادن به آتوریه اخلاقی جامعه دارند و خود را با آن همسو می‌کنند. این گروه از استعداد بالایی در مطابقت خود با بی اخلاقی‌های احتمالی جامعه برخوردارند (نقطه مقابل ویژگی تصلب اخلاقی). به طور کلی در فضای فرهنگی و اخلاقی جامعه شناورند و تابع جریانهای مسلط هستند. به عبارت دیگر عموماً به آتوریه سیاسی و فرهنگی لیک می‌گویند. با توجه به توضیحاتی که در پاراگراف بعدی در مورد شاخص J داده خواهد شد، دسته اول (یعنی گروهی که از بینش و تصلب اخلاقی برخوردارند) با شاخصه یونگی NJ (به طور اخص NFJ) و دسته دوم با نوع SP متناظر هستند.

البته باید یادآور شد منظور از نوع شناسی اخلاقی این نیست که ارتباط علت و معلولی بین با اخلاق بودن و نبودن افراد با شاخص‌های روانشناختی آنها وجود دارد. شاخص‌های یونگی علت خیر و شر نیستند. بلکه این شاخص‌های ذهنی و روانشناختی تاثیر قابل توجهی در برخورداری افراد از بینش اخلاقی، قابلیت نقد و سنجش رفتارها و روابط انسانی، تصلب اخلاقی، تمایل به نظریه پردازی در حوزه مسائل اخلاقی و از این قبیل دارند.



همچنین ارتباط بین آتوریته سیاسی و فرهنگی با شاخصه روانشناختی افراد جامعه بسیار جای مطالعه دارد. با توجه به توضیحاتی که در سطور فوق در مورد میزان تصلب اخلاقی شاخصه‌هایی مانند NJ و SP داده شد، بسیار مهم است بررسی شود آیا آتوریته در یک جامعه باعث شکوفایی و بال و پر دادن به NJ در عرصه آگاهی و فرهنگ میشود؟ یا نه، به طرق مستقیم یا غیر مستقیم مانع رشد و فعالیت آنها می‌شود؟ بطور مشابه آیا آتوریته، فرهنگ محافظه کاری و تبعیت نامشروط (و نتیجتاً ریاکاری) را در جامعه مستولی کرده و در نتیجه بر نقاط ضعف بالقوه SP (آگاهانه یا غیر آگاهانه) انگشت می‌گذارد یا مستقل از اینگونه مسائل، فرهنگ نقد و نظام اخلاقی و تربیتی والایی را در جامعه حاکم می‌کند؟

ملاحظات که ذکر شدند اهمیت مطالعات شخصیت‌شناسی و خلق و خوشناسی را در حوزه اخلاق نشان می‌دهند. انتظار نمی‌رود بین نوع کارکردهای چهارگانه یونگی و بروز رفتارهای اخلاقی یا غیر اخلاقی بتوان رابطه علت و معلولی برقرار کرد. ولی کارکردهای مذکور در ایجاد زمینه برای برخی خلق و خویهای اخلاقی و یا تقویت و تضعیف آنها نقش دارند. کارکرد نوع J را مرور می‌کنیم. همانطور که اشاره شد اولویت این نوع کارکرد انسان را به ارزش دادن در فکر و عمل به نظم و رابطه صحیح کنش‌ها و واکنشها در دنیای پیرامون شخص هدایت می‌کند. این کارکرد انسان را به رعایت اصل میانگین طلایی (golden mean) که از زمان یونان باستان مورد توجه و تامل بوده وادار می‌کند و شخص آنرا معیار و سنجش رفتار دیگران در جامعه قرار می‌دهد. این اصل به معنی پرهیز از افراط و تفریط و در جای مناسب خود قرار گرفتن است. مفهوم جای مناسب لزوماً معادل با حد متوسط نیست بلکه با شناخت جامعه، فرهنگ و عرف موجود در آن، معلوم می‌گردد در جای مناسب قرار گرفتن و در زمان مناسب عمل کردن به چه معنی است. از آنجائیکه میانگین طلایی را میتوان زیربنای فضیلت‌ها و امر اخلاقی به شمار آورد لذا کارکرد J را شاخصه خاص اخلاق، نقد و سنجش اخلاقی محسوب می‌کنیم. بی دلیل نیست که اصل میانگین طلایی هسته اخلاق ارسطویی را تشکیل می‌دهد. همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم کارکرد J در کنار T منجر به شکل‌گیری نظامی منطقی، سیستمیک و ارگانیک می‌گردد و در زمانی که در کنار کارکرد نوع F قرار می‌گیرد نظم مذکور متشکل از روابط و ارزشهای انسانی است. در نتیجه دو گونه برای تفکر و نظریه پردازی اخلاقی بدست می‌آید که متناظر با شاخصه‌های TJ و FJ هستند. از طرف دیگر بینش و تحلیل اخلاقی نیازمند وسعت نظر



و شناخت طیف وسیعی از روابط انسانها و نوع‌های گوناگون ممکن آنها است. نیل به این منظور عمدتاً از کارکرد دریافتی نوع N بر می‌آید. در مجموع می‌توان اشاره کرد چنانچه در فردی هر دو قوه J و N از اولویت کارکردی کمتری برخوردار باشند، احتمال خیلی کمی وجود دارد فرد مذکور به نقد و تجزیه و تحلیل مسائل اخلاقی پرداخته و یا به نظریه پردازی در حوزه اخلاق مبادرت بورزد. علی‌الخصوص وی فاقد بینش اخلاقی خواهد بود. با محور قرار دادن کارکرد نوع J، میتوان دو گونه متفاوت و متقابل هم برای تفکر و تحلیل در حوزه اخلاق را شناسایی کرد. به تبع آن اندیشمندانی که در حوزه اخلاق کار کرده اند را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

دسته اول افرادی هستند که یک سیستم اخلاقی نظام مند بوجود آورده اند و بدین منظور از واژگان و ادبیات کم و بیش انتزاعی برای انتقال عقاید خودشان بهره برده اند. از آنجائیکه کارکرد قوه J در این دسته افراد و به تبع آن در نظریه یا آموزه اخلاقی حاصله، نقش عمده ای دارد لذا چارچوب‌های مشخص و مقید اخلاقی، اصول، قواعد و تکالیف اخلاقی در نظریات و آموزه‌های اخلاقی آنان برجسته است. بعنوان مثال فیلسوفان و وظیفه یا تکلیف محور از قبیل کانت از این دسته اند. افراد این دسته منتقد وضع موجود از حیث اخلاقی هستند و تلاش کرده اند یک نظام فکری تاسیس کنند که هم وضع موجود را تبیین کند و هم معیارهای اخلاقی و نقطه عزیمت را تجویز نماید. ترکیب NTJ و یا NFJ شاخصه اصلی ذهنی این افراد است.

دسته دوم افرادی هستند که بی‌عدالتی‌ها و رذیلت‌های اخلاقی و رنج‌ها و مصیبت‌های ناشی از آنها را به معرض نمایش می‌گذارند. لزوماً ادبیات یا واژگان خاصی را بدین منظور ابداع نمی‌کنند بلکه بیشتر از ژانرهای چون ادبیات، رمان و یا سینما استفاده می‌کنند. نسبت به اشتباهات و کج روی‌های انسانها تساهل بیشتری نسبت به دسته قبل از خود نشان می‌دهند، اگرچه نقطه عزیمت آنها اخلاق و نقد نظام اخلاقی جامعه است. این دسته با طبیعت انسانها سمپاتی بیشتری دارند و از ابزار، واژگان و ژانر تیز و برنده پرهیز می‌کنند. بعنوان مثال از این دسته میتوان چارلز دیکنز، ویکتور هوگو و جورج اورول را نام برد. دو نویسنده اول بی‌عدالتی‌ها و رذیلت‌های اخلاقی تبدیل به عرف شده در اجتماع را نشان داده و نظام اخلاقی جامعه را به نقد می‌کشند. از سوی دیگر اورول، بروز رذیلت‌های اخلاقی از قبیل قساوت، ناشی از نهادهای قدرت تمامیت خواه و آتوریته‌های خاص سیاسی را گوشزد می‌کند. شاخصه یونگی این دسته NP به طور کلی و NFP به طور اخص می‌باشد.





هم چنین از آنجائی که عمده ترین پیامبران ابراهیمی واضح اصول و موازین اخلاقی بوده و یا جهت هدایت اخلاقی امت خود همت گماشته اند، میتوان به نوع شناسی اخلاقی آنها نیز توجه کرد. در این راستا حضرت عیسی (ع) با شاخصه NFP و پیامبر مکرم اسلام (ص) و نیز حضرت موسی (ع) با شاخصه NJ مشخص می شوند.

## ۶. مطالب تکمیلی

نظریه های شخصیت و خلق و خو شناسی منتج از کارکردهای یونگی ذهن، در بررسی کیفیت اخلاقی جامعه حائز اهمیت هستند. در مقیاس فردی این کارکردهای ذهنی، زمینه را برای بروز و تقویت برخی از فضیلت های اخلاقی هموار و مهیا می سازند. فضیلت های زمانمند مانند وفاداری، تعهد و ثبات قدم از این قبیلند. برخی از تیپ های شخصیتی در برخورداری برخی از این وجوه اخلاقی و نیز بینش اخلاقی دارای نقاط ضعف بالقوه هستند. این نقاط ضعف قابل شناسایی بوسیله مشاوره ها و آزمون های روانشناختی و نیز قابل رفع به طور نسبی بوسیله آموزش های مناسب مخصوص این موارد هستند. بدلیل عدم شناخت از این آگاهی ها، تربیت خانوادگی و اجتماعی به طور حتم به رفع این نقاط ضعف نمی انجامد. نگارنده قویاً معتقد است برخی از اختلافات عاطفی مابین طرفین در گیر در یک رابطه عشقی و یا برخی مشکلات مابین دو همکار در محیط کار و یا دو همسر در زندگی زناشویی، ناشی از عدم هماهنگی در نوع کارکردهای ذهنی این افراد می باشد. حتی می توان به برخی شهرها و کشورها یک شاخصه یونگی نسبت داد و بعنوان مثال علت بروز اختلافات مابین اهالی دو شهر که به اصطلاح آبشان تو یه خوب نمی رود (و در ایران کم و بیش دیده می شود) را بر این مبنا جستجو کرد. البته این موضوع نیازمند تحلیل عمیق تری بوده و خود پروژه ای مستقل می باشد که در قالب مطالعات موردی قابل اجرا بوده و حاصل کار به لحاظ مردم شناسی و فرهنگ شناسی اقوام ارزشمند خواهد بود. به عقیده نگارنده تفاوت اساسی شاخصه های یونگی دو منطقه همراه با پائین بودن میزان فرهنگ تساهل و مدارا، در ایجاد چنین اختلافاتی نقش مهمی دارند.

به بحث روابط متقابل دو فرد برگردیم. شناخت مشخصات ذهنی و فکری افراد که کاملاً در نحوه عمل و تصمیم گیری آنان نقش دارند، تا حد زیادی به رفع این اختلاف سلیقه ها و موانع بر سر راه درک رفتار متقابل، کمک می کند. با رفع این محدودیت های شناختی ذهن، و گسترش قابلیت های دریافتی و قضاوتی، از طریق مشاوره ها و یا گنجاندن آموزش های مناسب در نظام تربیتی جامعه و نیز ممارست به شکل تجربی و فعالیت های



گروهی و اجتماعی، میتوان زمینه رشد و بستر بروز فضیلت‌های اخلاقی را در جامعه پدید آورد و آنها را تقویت کرد و بدینوسیله قدمی در جهت استقرار و دوام جامعه‌ای با شناخت و آگاهی بالای اخلاقی، با قدرت نقد و تصحیح‌کنندگی اخلاقی و نیز حد کمتری از بی‌اخلاقی‌ها و بی‌توجهی‌ها به رنج و مصیبت انسانها برداشته شود.



## منابع و مأخذ

آگوستینوس، اورلیوس، (۱۳۸۲)، **اعترافات آگوستین قدیس**، ترجمه افسانه نجاتی، پیام امروز، تهران.

پاتیسن، ئی. منسل، (1382)، « روانکاوی و مفهوم شرّ»، نشریه ارغنون، ۲۲، ۲۵۹-۲۲۹.  
کنت-اسپونویل، آندره، (1384)، **رساله‌ای کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ**، ترجمه مرتضی کلانتریان، نشر آگه، تهران.  
گالوی، آلن، (1376)، **ولفهارت پانن برگک: الهیات تاریخی**، ترجمه مراد فرهادپور، موسسه فرهنگی صراط، تهران.

Benziger, Katherine, (1996), **The Physiological and Psycho-Physiological Bases for Jungian Concepts: An Annotated Bibliography**, KBA.

Jung, Carl Gustav, (1971), **Psychological Types**, Princeton University Press, Princeton, New Jersey.

Myers, Isabel Briggs, (1980), **Gifts Differing: Understanding Personality Type**, Davies-Black Publishing, Mountain view, California.

Reichenbach, Hans, (1991), **The Direction of Time**, University of California Press, California.

